

قالب : داستان کوتاه

ممتوا : اعتیاد - همنشین بر

نویسنده : عبدالمسین ویرانی، از مجموعه داستان «عمو غلام»

ارتباطاً : بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

رسا : صفت مشتق ( بن مضارع + ا )

مس آمیزی : صدای گرم

تشبیه خسرو به شاخ شمشاد

شمشاد قدر : صفت ، آن که دارای قدری مانند شمشاد راست است ،

راست قدر ، بلند بالا

شمشاد : درختی است دارای برگ های کوچک گرد که همیشه سبز است چوب آن سبتر و مکنک است و برای ساختن اشیای

چوبی است . به عنوان زینت هم در باغ ها و باغچه ها کشت می شود .

تقریر : بیان کردن

نصاب الصببان : منظومه ای از ابونصر فراهی، که در آن ، لغات متداول عربی را با معادل فارسی

آنها در بهره های مختلف به نظم آورده است . این کتاب جزء کتاب های درسی مکتب خانه های قدیم بوده است .

سفت ( نزدیک بین بود ) : سفت قید ، به معنی بسیار

دور بیضی : عینکی که فریم عدسی های آن به صورت بیضی باشد .

دسته مفتولی : دسته ی سیمی

زنگار : زنگ فلزات است .

شیشه های کلفت زنگاری : به دلیل

ضخیم بودن شیشه های عینک معلم روبه آبی زنگاری می زد . ( به قول معروف ته استکانی بود . )

ملتفت : متوجه

باری : به هر حال

دی : دیروز

سرای : خانه

برزن : ممله ، کوی

در هم آمیخته و گرد ... : با هم گلاویز شده اند .

مهاوره : گفت و گو

پشمه ی فوشمزیگی : اضافه تشبیهی

صدمت : کوفتن ، ضربه

به صدمتی : آن چنان کوفتنی ، به شدتی

تضمین : « جوان تیره شد پیش از نامدار » ، مصراعی از داستان رستم و اسفندیار . به کاربرد مصراع ، از شاعری دیگر در میان کلام

، تضمین گویند . کامل این بیت در شاهنامه چنین است : « بزد تیر بر پشم اسفندیار سیه شد جوان پیش آن نامدار »

جوان تیره شد : کنایه از کور شدن لاجرم : ناچار

سپر انداخت : کنایه از تسلیم شدن

غالب : پیروز

نه مناسب حال درویشان : ناجوانمردانه،

این بخش ، تحت تأثیر کلیت «جدال سعری با مدعی» ، از گلستان سعری است .

مغلوب : شکست خورده

مفزول : فقیر شده ، فوار

استرغام کردن : رفع فواستن ، طلب رفع کردن ، التماس کردن

« که پولاد کوبند آهنگران » : تضمین ، این نیز مصراعی است از داستان رستم و اسفندیار شاهنامه :

« چنانست بکوبم به گرزگران

که پولاد کوبند آهنگران »

چون برق به میان میدان چستم : تشبیه ، کنایه از این که فیلی سریع به میدان پریدم .

دشنه : فنجر هلالش کردم : سر او را بریدم ، فروس را زبح کردم .

بسمل کردم : سر او را بریدم ، فروس را زبح کردم .

تلمیح به سنت زبح کردن که پیش از زبح ، بسم الله گفته می شود .

هر دو ان : هر دو

هلیم : غذایی با گندم و گوشت

مفور طعمه جز خسروانی فروش

که جان یابدت ز آن فروش پرورش

تکرار فروش

تناسب : طعمه ، مفور ، فروش

معنی : غذایی جز غذای شاهانه مفور، چرا که تنها غذای شاهانه است که جسم و جانیت را پرورش می دهد .

خسروانی فروش : غذای شاهانه « ت » در « یابدت » ضمیر ، متعلق است به جان و مضاف الیه است .

شکمی سیر نوش جان کردم: کنایه، یک غذای کامل فوردم.

دمی آب خوردن پس از بد سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

معنی: یک لحظه زندگی با خیال آسوده پس از دفع دشمن، از عمر هشتاد ساله لذت بخش تر است.

تضمین شعر سعری. دمی آب خوردن: کنایه از یک لحظه زندگی با خاطر آسوده

برسگال: بد اندیش، بد خواه، دشمن، صفت فاعلی مرکب مرفع. به: بهتر و رانداز کردن: پیزی یا کسی را به دقت نگرستن. طمانینه: آرام گرفتن، آرامش. یک کف دست کاغذ و یا یک بند انگشت: کنایه از مقدار کم و کوچک.

مگر در ریاضی که کمیتش لنگ بود... ابتدایی را بگیرد.

کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

کمیتش لنگ بود: کنایه از ناتوان بودن در انجام کاری

تصدیق نامه: در گذشته به جای گواهی نامه به کار می رفت.

زنی با فدا، نمازفوان، مقدس [بود] هزف به قرینه لفظی به قرینه جمله قبل. شعر هم می گفت زیاد هم [شعر] می گفت: هزف به قرینه لفظی. فشت می زد: پر حرف بود.

تلمیح به شعر نظامی: لاف از سفن چو در توان زد آن فشت بود که پر توان زد

تناسب شور و شوناز (هر دو از اصطلاحات موسیقی هستند). شوناز: از اصطلاحات موسیقی و آواز و گوشه ای است

از ردیف آوازی شور و به همین جهت با «شور» در این عبارت مراعات نظیر و آرایه های ایهام تناسب ایجاد کرده است.

عتاب کرد: فشم گرفت، سرزنش کرد

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را کز طبع بانوری

معنی: شتر از شعر خوانی عرب به شور و وجد می آید. اگر تو این شور را نداشته باشی، بانوری بی ذوق هستی.

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب [است] هزف به قرینه لفظی حالت، طرب: فخر و نشاط

کج: کج کز طبع: بی ذوق، بی احساس دم بر نیارود: کنایه، سکوت کرد، حرفی نزد مألوف: الفت

گرفته، انس گرفته بر فلاف عادت مألوفه: بر فلاف همیشه، بر فلاف عادتی که به آن انس گرفته است.

تناسب: رنگ روغن، گل و بته، نقاشی آفتاب از کد امام سمت در آمده: چه اتفاقی افتاده ضمائم: پیوست ها

تعلیقات: آویفتنی ها، مدال و نشان هایی که بر لباس نظامی آویخته می شود.

ضمائم و تعلیقات: مقصود نشان های ارتشی است. از روی طبیعت کشیده ام: این نقاشی را از سر ذوق کشیده ام.

(ذوق و استعداد ذاتی طبیعی و بدون کلاس و آموزش) خود را جمع و جور کردن: کنایه، آماده کردن خود، حفظ ظاهر

نمودن دستت فیلی قوت داره: قلم توانایی داری، خوب نقاشی می کنی. رهاورد: سوغات و ارمغان

باب: مناسب باب دندان: فوش مزه هبب: شرم، هیا

تضمین بیتی از مثنوی مولانا: شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند

فیاض: فیض دهنده، بوی پر آب اوان: وقت، هنگام اشک از دیده روان سافت: از روی ناراحتی گریه کردن

هلاکت نکنم: تو را عفو نمی کنم مطربی و مسفرگی پیشه سازی: تلمیح به بیتی از عبید زاکانی:

رو مسفرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

همه قبیله ی من عالمان دین بودند: تضمین مصرعی است از سعری:

همه قبیله ی من عالمان دین بودند  
 مرا معلم عشق تو دلبری آموخت  
 قبیله: مجازاً مردم فودسر: فودرای، بی باک، گستاخ  
 اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و ...  
 به گوش اطاعت شنید: پذیرفت قوی پنبه: آنکه دارای زور بازو است، قوی، توانا، نیرومند، زورمند  
 پشت کسی را به خاک رساندن: کنایه از شکست دادن ستودن: ستایش کردن تکریم: گرامی داشتن، مہترم داشتن  
 عزیز و ارجمند شمردن تنگ نظر: کنایه از مسود و بخیل عنود: ستیزه کار بد گهر: بد ذات، غیر  
 اصیل

می: شراب لهو: بازی کردن، آنچه انسان را مشغول کند لعب: بازی لهو و لعب:  
 بازی و عشرت و شادی و سرگرمی (این دو کلمه همیشه با هم می آیند). وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند:  
 او را مشغول خوشگذرانی کردند. به گوشه - ای خزید: گوشه گیر شد رو نھان کردن: کنایه از گوشه گیر شدن  
 مرد میدان نبود: دیگر پهلوان میدان کشتی نبود. دیگر مرد میدان زندگی نبود.

منجلاب: گودالی که در آن آب های بد بو و کثیف جمع گردد. منجلاب خسار: اضافه تشبیهی  
 معاصی: گناهان، جمع معصیت منکر: زشت، ناپسند مسکر: پیزی که خوردن آن مستی آورد، مثل شراب.  
 «فی الجملة نماز از معاصی، منکری که نکرد و مسکری که نفورد.» تفسیر از گلستان سعدی است.

سمع: واژه های سمع: نماز، نکرد، نفورد. یعنی گناه بزرگ انجام داد و دیگر کار زشتی باقی نماند که انجام نداده باشد.  
 نگاه سرد: کنایه از نگاه بی مهر و محبت تکیده: لاغر و ضعیف سیه روزی: کنایه از بدبختی

تشبیه: چشم های (مشبه) درشت و پرفروغش چون (ادات) پشمه های (مشبه به) فشک شده سرد و بی حالت (وجه شبه  
 شده بود. شیر بی باک: استعاره از فسرو تشبیه: شیر بی باک (مشبه) را چون (ادات) اسکلتی (مشبه

به) و مشتاک (وجه شبه) کرده بود. فدای من: منادا با صدایی که گویی از ته پاه در می آمد: کنایه از  
 صدای آرام و ضعیف، صدایی که به سفتی شنیده می شد. من گوش استماع ندارم لمن قول: تفسیر مصرعی است از

سعدی. از بیت: بی دل گمان مبر که نصیحت کند قبول من گوش استماع ندارم لمن تقول  
 معنی مصرع: من گوشه برای شنیدن ندارم، برای که سخن می گویی؟! راه خود گرفتار: روانه شدن، راهی شدن، رفتن

پشمه ی زوق: اضافه ی تشبیهی تراویدن: تراوش کردن، یکیدن قضا همی بردش تا به سوی دانه و آب  
 کبوتری که دگر آشیان نفاهد دید

معنی: کبوتری که سرنوشت برای او مرگ رقم زده است و مقرر شده است که دیگر به آشیانه باز نگردد قضا او را به دانه می  
 فریبد و به سوی دام می کشاند. همه ی امور در دست سرنوشت است، ما از خود اختیاری نداریم.

تناسب: آشیان، کبوتر، دانه و دام دانه دام: استعاره از فطرات ش در بردش: مفعول  
 پیاموزمت کیمیای سعادت زهم صحبت بد جدایی جدایی

سعادت و خوشبختی در گرو آن است که از همنشین های بد دوری نمایید. کیمیای سعادت: جوهر و اساس فوش بفت  
 کیمیای سعادت: اضافه ی تشبیهی

پیروز باشید - کاطمی پایان